







[illegible][illegible][illegible]

سخن میگذاشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه ماده عدل و داد  
که از شرافت خصایل ایشان لطافت حکایات مذکور میگذاشت تا قافله  
قاله سرشته قطع و فصل و وصل سخن از هر مقوله و مقاله مذکور  
داد و در آن هر دو زبان پیوست و وصله سبک و ربط همان  
سوق آنان بجزایر شوق نمایان قطعا از زمینم گشت چون در آن  
اشعار معروض بیان معانی بدیع بود در شمار مجامع آثار ملی بایان  
آشوده کرد و در ایشان گفتار شائسته بسیار گفته شد در باب اشعار  
داود و شمس باجستانان تاج ده دهر سیما کشور تمام خصیصه  
ایران شهر خاصه کمان و شمشیر ادیان از خاصگیان ملوک و  
سایر سروران نشوده سیر بسی در استانهای باستانه  
رفت از محاسن آثار عدل احسان حسروان آل ساستان که  
از حسنات ذوق کار پاستبان بوده قصص حق سیری از دیگران  
ر بوده اند بیکران سخنهای بیان آمد تا رفقه رفقه سباق سخن رسا  
بنمودی جوهری حق پروری و باطل نکوئی خداوند داد و در بخش داد  
گسری باو بخیر انوسیروان بن قبا و سید هیچ و در سید احمی حبیب جوی  
آثار خیر بی سیری مافر حمیده و از سر گذشتان پیشوای طریق معدلت  
در گذشت چند آنکه از حکایات عدل احسان سار واداران گفتگو بر جا



برضاست همانا بخواند است از ان مبدء کمال صفت نصف سخن ابتدا  
 موخوف شده ۱۲ <sup>بخواند ۱۲</sup> <sup>از ان مبدء کمال ۱۲</sup> <sup>صفت نصف سخن ابتدا ۱۲</sup>  
 شده هم بران مبدء برتر متینا می گشت درین حالت جلالت با قفا  
 منزله تار قرب که تقرب کرسان عرض با ع و قایع اند چون بیان  
 جاز و داند ۱۲ <sup>نزدیک گردانید ۱۲</sup> <sup>نادرات و نوید ۱۲</sup> <sup>خشیه ۱۲</sup>  
 مناسبات وقت حاکم از بار یک بینی و قاتق حقائق معرض نبر  
 دیدند و ادراک دین حق مقام را موقعی بجا کردند علی الحال جبل  
 متین بیان مبین را بتعریف کنج خانه جواهر دادوری و نیکوئی اعنی  
 توفیقات کسری پیوستند و در باب توصیف آن مجبوعه جامع  
 معارف صورت و معنوی ابواب اطرا و اطفاک شوده از دلیر بانی زبان  
 بنمستند و اندستور کلی ملکی و مالی کتابیت متضمن ابواب حکم و  
 آداب بدین از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران  
 بدستور کسری از سر بهرامی از امور و موجب هر بابی از ابواب بخامنه  
 احکام و اقوال حکمت اشمال از ان صاحب نصاب کمال نصف  
 پرسید اند و جواب صواب قرین هر فصلی را در تحت آن بتوقع و  
 یعنی خط خاص ساینده و از جمله آن اسوله و احو به که هر یک از ان صاحب  
 گنج شایگان بر انگاشتی از دست آنچه بر یورند وین سمیت برین  
 پذیرفته یکی از کانه او میان عهد پیشین از تابازی از آنچه پسروی  
 و دری ترجمه سر سر می نموده چون در عین این مثل حالت

بر خاست بهمانا بخو است از ان مبدع کمال صفت بصفحت سخن ابتدا  
 شده هم بران مبدع خیر چنانچه می شست گشت در خیالات جلالت یافتگان  
 منزلت را قرب که تقریب کریمان عرض بدایع وقایع اند چون بیان  
 مناسبات وقت محال از بار یک بینی و دقائق تحقیق معروض نبر  
 دیدند و او درین حق مقام را موقعی بجاگزینند علی السحال جبل  
 متین بیان مبین را بتعریف کنج خانه جواهر داد و سری و نیکوئی اعنی  
 لوقیعات کسری پیوستند و در باب توصیف آن مجسمه جامع  
 معارف صورت و معنوی ابواب اطرا و اطلاب کشوده از دلیر بانی زبان  
 نبستند و آنستور کلی ملکی و مالی کتابیت مختصن ابواب حکم و  
 آداب بدین از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران  
 بدستور کسری از سر هر امری از امور و موجب هر بابی از ابواب خاصه  
 احکام و احوال حکمت اشتمال از ان صاحب نصاب کمال نصفت  
 پرسیدند و جواب صواب قرین بر فصلی را در تحت آن بتوقع و  
 یعنی خط خاص ساینده و از جمله آن اسوله و اجوبه که هر یک از ان باب  
 گنج شاگان بر انگاشتی از رشت انچه بر یوزند وین نعمت زمین  
 پذیرفته یکی از کانه او بیان عهد پیشین از ابتا زری از لجه پهلوی  
 و دری ترجمه سر سر می نموده چون در عین این حالت

[illegible]

بل عالی منزلت بر از تطويع و ترجيح عبادت ازین راه گفته اند که نصیحت  
بالای طاعت است در رعایت برسم اقامت مراسم طاعت  
سمیعاً و طاعت بر زبان رانده بمقتضای امریست مطاع چند آنکه  
توان افتد از او است طاعت بجا آورد و بنیت و توفیق  
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده و فراهم از مبدأ فیاض فضل عا  
درین شغل خطیر استعانت نموده بپروراخت این کار نازک برداشت  
انگاه بر بسیل تکرار از تبعات اقتضای این لغزشگاه بدعا اقامت  
عترت است التماس نموده ابواب استعاضات بوالادراک معاضد  
نیامند گمان که پناه و کزیرگاه باشد گمانست جل شایه کشود چه از مقوله  
محال است که محمول ترجمه لغات از غلط و زلل مغیوت و زلت که  
خاصیت نقل عامه لغاتست بیکدیگر ائمن باشد و چنان جز این تواند بود  
که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات خاص  
کلام خاصان بآن منطوی میباشد که بحر طبایع و دقیقه رس  
اهل بلاغت آن لغت باذنی پاینده مبلغ کمال آن نیار و رسید  
سیما لوامع سیما سیماهای دایمی نازک و اندازهای بلند و  
قصدهای رسا و اشارات خفیه و ملیحات دور آهنگ که  
کاوشش اندیشه همه جار سن آشنا و نشان غور آن خوض نمواند نمود





خوشتن گنیت که اورا این راه در پیش نیست و در بیان خامه خام هم خود  
خاطم خط اندیش و من الذی لم یکن ذلک دانه او این من بخاطر  
دائیه آری سقوط در غفلت و من خلل از خلل نفسانیت و بهبوط در  
نقص زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این معنی  
همانا از محیط دایره مقتضای طبایع محاب جو و امکانی چه جای نه  
بشری بیرونست فاصداً مع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشن باز  
نیاید هم شرح مشدا و له و خلاف لغات آنها را که سبب نام ناشان  
و اعلاط و زرافان در تحریف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات روداده  
مانع پیشرفت مقصود و سده راه مقصد معهود ساخت و بهت تحریر و تقریر  
مقاصد توضیح و تمیز مقدمات بل تنمید و تکمیل مطالب اضافیه الفاظ و  
افزائش و تفصیل مجمل و بیط بطوی کشود و در سر آغاز این  
الباب و فصول بابت از حصول توفیق در باب وقوع اتمام و حصول  
باخام شروع نمود فعلیه العون و الصیون من  
ضیلة الأمل و مدله الزلل و به اللک و  
العکاذ من مرله الخلل و فی القول و العمل  
أنه بذلک جلیب و قمتین و صلوته  
عنه رسوله الامین و محمل و اله العز الماکین

خوشتن گنیت که اورا این راه در پیش نیست و در میان خامه خام و مودیت  
خاطره خط اندیش و من الذی کم یکن ذلک دابة او امین من بخار  
دابتة آری سقوط در زلزله و من خلل از خلل نفسانیت و مبطوط در  
نقص زلزله انصال انسانی چنانچه خالی بودن از انصال این  
همانا از محیط دایره مقتضای طبایع صحاب جو و امکانی چه جای نه  
بشری بیرونست فاجدا مع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشین باز  
نیاید هم نسخ شده اوله و مختلف لغات آنها را که سبب مایم ناسخ  
و اغلاط و اوراقان در تحریف الفاظ و تقدم و تاخیر توفیقات رو داده  
مانع پیشرفت مقصود و سده راه مقصود مهود ساخت و جهت تحریر تقریر  
مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تنم و تکمیل مطالب اضافه الفاظ و  
افزایش تفصیل محل و محیط بطوی کشود و در سر آغاز این  
ابواب و فصول بایدا از حصول توفیق در باب و قوع اتمام و حصول  
بانجام شروع نمود فیکلة العون و الصیون من  
ضیلة الامل و مذللة الزلل و به اللک و  
العناد من مذللة الظلم و في القول و العمل  
انه يد لك جدير قمين و صلوة  
على رسوله الامين و محمد و آله العز الميامين

و در باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعه فن  
و او و ریت دستوری خبر بوده تا اگر استفسار خواص بحث  
استبصار خصوص کواکب پرسندگان و عموم بندگان و پسران  
درگاه گردد و مطالعه آن فصول حسب اطلاع حق پژوهان  
بر حقیقت اصول آن و اشتبا ط فروع از آن شود و همانا مقصود  
مناسبت این مودند نامه خود پسند که نسخه آثار حسن سلوک  
ملوک راست است و بنجار و سزاوار پیروی پس آید کانی است رقبا  
ست بدستور نامه کسری ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ  
شروع ترجمه موافق است موصوم آمد و موجب این سوال و جواب  
چنانچه گذشت مترجم در مقدمه آن کتاب بیکوید اینچ حاصل ترجمه آن  
بیکار نیست است انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیشقدمان ملوک  
فارس از یکی خسروان در جزالت راسی و اوصابت رویت میش  
و در صواب بد بیرو خرم سیاست در پیش بود و از جمله جزییات  
امور و این بود که با و زرای خود مخمور و مقرر داشت که هرگاه ایشانرا  
بامری از امور خیر یا منور سازد بکمان بر سبیل استحال نخست در  
مقام مقام سبب تنقید آن شده انگاه از سبب خیریت آن اخبار

و در این باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعه فن  
و او و ریت دستوری خبر بوده تا اگر استفسار خواص بحث  
استبصار خصوص کواکب پرسندگان و عموم بندگان و پسران  
درگاه گردد و مطالعه آن فصول حسب اطلاع حق پژوهان  
بر حقیقت اصول آن و اشتبا ط فروع از آن شود و همانا مقصود  
مناسبت این مودند نامه خود پسند که نسخه آثار حسن سلوک  
ملوک راست است و بنجار و سزاوار پیروی پس آید کانی است رقبا  
ست بدستور نامه کسری ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ  
شروع ترجمه موافق است موصوم آمد و موجب این سوال و جواب  
چنانچه گذشت مترجم در مقدمه آن کتاب بیکوید اینچ حاصل ترجمه آن  
بیکار نیست است انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیشقدمان ملوک  
فارس از یکی خسروان در جزالت راسی و اوصابت رویت میش  
و در صواب بد بیرو خرم سیاست در پیش بود و از جمله جزییات  
امور و این بود که با و زرای خود مخمور و مقرر داشت که هرگاه ایشانرا  
بامری از امور خیر یا منور سازد بکمان بر سبیل استحال نخست در  
مقام مقام سبب تنقید آن شده انگاه از سبب خیریت آن اخبار

و در این باب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعه فن  
و او و ریت دستوری خبر بوده تا اگر استفسار خواص بحث  
استبصار خصوص کواکب پرسندگان و عموم بندگان و پسران  
درگاه گردد و مطالعه آن فصول حسب اطلاع حق پژوهان  
بر حقیقت اصول آن و اشتبا ط فروع از آن شود و همانا مقصود  
مناسبت این مودند نامه خود پسند که نسخه آثار حسن سلوک  
ملوک راست است و بنجار و سزاوار پیروی پس آید کانی است رقبا  
ست بدستور نامه کسری ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ  
شروع ترجمه موافق است موصوم آمد و موجب این سوال و جواب  
چنانچه گذشت مترجم در مقدمه آن کتاب بیکوید اینچ حاصل ترجمه آن  
بیکار نیست است انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیشقدمان ملوک  
فارس از یکی خسروان در جزالت راسی و اوصابت رویت میش  
و در صواب بد بیرو خرم سیاست در پیش بود و از جمله جزییات  
امور و این بود که با و زرای خود مخمور و مقرر داشت که هرگاه ایشانرا  
بامری از امور خیر یا منور سازد بکمان بر سبیل استحال نخست در  
مقام مقام سبب تنقید آن شده انگاه از سبب خیریت آن اخبار

انور و شمس  
 علی مدنی  
 کلام

[illegible]





[illegible]

و انکه گویند فلان صاحبزاده  
دوستدار بیوسن



[illegible]

مر فوع که روی از ترسایان که در لباس تعلق و چای پلوسی بدین گاه  
پناه آورده اند برعم اکثر نهسان بجزیرگی و جاسوسی ششم اند  
توقع هر آنکه از طعنان بر روز ماده عصیان زیاده بخیه بداندیشی و  
تره درونی بر روی کار نیکنند و ابراز عداوت باطنی نکند عفویت  
ظاهری بدو باز نکردد مرفوع فلان مرد از زمره رعایا و حساب  
الرعایت از متصدی خزانه اتفاق باب ایصال خرومی که برسم  
صدای بسم او از درگاه رقم شده و از درگاه باز در حیرت ناخبر گشته  
شکایت کلی دارد توقع این بمرثوت را بتا دیبای نمایه اجمال  
اهمال متفلسف بند تا در همان نفس داده خبری که در حقیقت عطاء  
حضرت حضرت جل شایه چنانچه حق عطا است بدو رسانند مرفوع  
از چه راه امر بحیران فلان از سعادت قرب درگاه صادر شده توقع  
در بنوا خطبه کبری امینی از خوف جناب که برائی و نوبت می از لطف  
رویت حقیقی نباشد که نشان مجوری از آن درگاه و الا است  
از و بنظر و پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خرد از آرمی گاه در با  
میل شهریار بستمع جمله سخنان حکله اخبار و نقله اسرار مردم انکا  
بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در پیرامین سبا  
قرب بغایت دور از کار می شمارند توقع خطره بفرز که در حال







عادتست تو فتوح در قلوب و تنگدست از نهج جاری باز دارند اگر  
جایابی و مجاری آن ندانند و بر طوبیت تعلیل باقی نماند بر آنکه وجوه  
مصارف و آنکه بر نعم مدعیان از مدخلش نیست خاستنیست  
بی اندازد و بدین تاز و والاز و اندر میوم او بر سر میوم میوم میوم  
همه جا نیست مرفوع از جمله اهل نیست که در پناه این درگاه اند  
جمعی کشید بر اسباب گمیا بی اسباب معاش پریشانی بسیار  
در باقیه فتنه طریق روزگاری راحت راحت را بر نمکمان  
نیک تک گرفته تو فتوح یکی استمع پریشان از کفایت از دست  
سرما و کار رعایت و حمایت نمایند و بشکباری اعانت افادت  
موت کران جانی خلطه طاهر و باطنی جوع و غریایش را  
ازیشان مرفوع دارند مرفوع بهر مومن سالار سپاه خاص سوار  
شهر یار را در نوک قیلان کار بسیار نمایند چه بضرورت ظاهر  
ست که در امثال اینصورت از خجست باطن و ن نشان  
بدیشین بهنجو بدین و طمن توان بود تو فتوح چون عموم عدل و مو  
احسان با خاصیت دوست و دشمن را یکسان بینمایند باید که  
خاطر بداندیش عامه اولیاء دولت خاصه بهر مومن سبب خطو  
احمال خطر عذر و گنید بداندیشان از قید خصال پریشان باشد



ما با که راه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد و حق آنکه  
هرگز بجز برای دشمنی کار نکند و از تقابل بجانب باطل اجتناب  
همگی در همه کای میل حق مایل باشند و از تقابل بجانب باطل اجتناب  
نموده از پیروی حق بر زبان هر مرفوع قلم ملک با وجود  
کثرت عطا بموجب بد امین علیست توفیق وسیع باد شاه  
صاحب خیراته که او را از هیچ کس خوف و از هیچ جارحا  
نباشد باید که وعدی کم کنند و عطا بسیار نماید انتهی نیست  
نرا و از رتبه بادشاهان صاحب اقتدار است که  
گمردن و بسیار عطا باشند چه بخوبی دادند و خود در صورت  
عدم اسباب هوش احوال میسبب باشد با وجود امید حصول  
در عهد استقبال باب هم موافق خود و این مرد معینه در صورت  
استقلال شهریاران و استحصال عدل و آگاه دولت  
واقبال ایشان مقصود بلکه تسبیح الوجود است مرفوع  
بچه وجه محبت مقصد را در جنگلی لشکر شیها و نهضت ها از یکی  
مستعدان نهفته میت دارند توفیق محبت آنکه ماده خوف و  
زجاج در یکی اطراف و از آنجا که جمیع وجوه و هات زیاده کرد و  
مرفوع از چراه در بعضی از اسفار اعلان اظهار سمیت بود  
نموده بسیج جو اخفا و اسرار این روانی برارند

و از آنجا که جمیع وجوه و هات زیاده کرد و  
مرفوع از چراه در بعضی از اسفار اعلان اظهار سمیت بود  
نموده بسیج جو اخفا و اسرار این روانی برارند





نمیدارند و چون نزل را در بنای ثبات عقیدت جانی نداده  
اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن  
نکا پاشتن اولاد کور سوال می نمایند یعنی عدم پرداخت  
شهریار بنای هر دوکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا و  
چنانچه شایان مرتبه ایشانست حای تعجب و تحیر اندیشا نیست  
خاصه فروکش در منع انجیالط معاشرت عامه و با یکسان  
نهی ازین امر شایان از همه بیشتر یا کزیر وقت حال مال درست  
عهد استقبال ارباب و اقبال توفیق پیاپی زمانه  
منوده احوال روزگار را بر شناسند انهمی و توضیح این ابهام نیست  
ملک او کار از غیر بحالت تجربه اوضاع و احوال زمان زمان  
روینماید و آزمائش نهان آشکارا بنامی و زکار که معرفت آن  
عموم اهل دل خاصه اولاد ملوک ابغایت در کارست جز  
بامیرش اصناف مردم بر اختلاف طبایع یکسان از فقر و غنی  
و ضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع بجه موجب فلان مجسم  
بضعف و وین فوت و قدوت و سستی را نی و پستی فطرت میوه  
داشته اند و بدین سبب ورا نمزدول و مشکوک که انشه توفیق  
از نیکه قبل از شکوه نمودن با آزمائش کایت بسوی خدای تعالی

و چون نزل را در بنای ثبات عقیدت جانی نداده اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن نکا پاشتن اولاد کور سوال می نمایند یعنی عدم پرداخت شهریار بنای هر دوکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا و چنانچه شایان مرتبه ایشانست حای تعجب و تحیر اندیشا نیست خاصه فروکش در منع انجیالط معاشرت عامه و با یکسان نهی ازین امر شایان از همه بیشتر یا کزیر وقت حال مال درست عهد استقبال ارباب و اقبال توفیق پیاپی زمانه منوده احوال روزگار را بر شناسند انهمی و توضیح این ابهام نیست ملکه او کار از غیر بحالت تجربه اوضاع و احوال زمان زمان روینماید و آزمائش نهان آشکارا بنامی و زکار که معرفت آن عموم اهل دل خاصه اولاد ملوک ابغایت در کارست جز بامیرش اصناف مردم بر اختلاف طبایع یکسان از فقر و غنی و ضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع بجه موجب فلان مجسم بضعف و وین فوت و قدوت و سستی را نی و پستی فطرت میوه داشته اند و بدین سبب ورا نمزدول و مشکوک که انشه توفیق از نیکه قبل از شکوه نمودن با آزمائش کایت بسوی خدای تعالی

و چون نزل را در بنای ثبات عقیدت جانی نداده اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن نکا پاشتن اولاد کور سوال می نمایند یعنی عدم پرداخت شهریار بنای هر دوکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا و چنانچه شایان مرتبه ایشانست حای تعجب و تحیر اندیشا نیست خاصه فروکش در منع انجیالط معاشرت عامه و با یکسان نهی ازین امر شایان از همه بیشتر یا کزیر وقت حال مال درست عهد استقبال ارباب و اقبال توفیق پیاپی زمانه منوده احوال روزگار را بر شناسند انهمی و توضیح این ابهام نیست ملکه او کار از غیر بحالت تجربه اوضاع و احوال زمان زمان روینماید و آزمائش نهان آشکارا بنامی و زکار که معرفت آن عموم اهل دل خاصه اولاد ملوک ابغایت در کارست جز بامیرش اصناف مردم بر اختلاف طبایع یکسان از فقر و غنی و ضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع بجه موجب فلان مجسم بضعف و وین فوت و قدوت و سستی را نی و پستی فطرت میوه داشته اند و بدین سبب ورا نمزدول و مشکوک که انشه توفیق از نیکه قبل از شکوه نمودن با آزمائش کایت بسوی خدای تعالی



برای حاجات محسوم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز  
خصوصاً و لیاقتی و لایق لبوی درگاه اعدای ملک و ملت  
مرفوع مزبانی لایت هم در آن بجان عدم زلفت از غلبت  
عزل خود بقصد استیصار استفسار نماید و بگویم  
مردان کار و مردمان عمل از منبر لایق حزن و آدوات  
یکبار راند که بگاه بیکاری یکی را در نیامده با تمام تمام بگذارد  
با آنکه که متقاضی صلحت وقت صواب بگذارد در راند و بدین  
شأن اعمال بقصد صلح حال در ساخت اعتراف استراحت  
عاداده در نمودن است همنان فرو گذاشت ننماید و در صورت  
شروع استغفار شکر و ستایش در حال شتال کرام احترام  
کار فرماید و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیت  
به مقام عدم خوشنودی و شکایتند می نهی و نظیر حاصل توفیق مذکور  
ست قصه دستور صاحب تدبیر صاحب خامه و مشیر  
محمد بط و وزیر یعقوب خان آخرین و الیان کشمیر زمینداری  
آن سرزمین آسمان نشان از و بولکلای بادشاه فلک جا  
خورشید نشان مالک توبه کردن نشان جلال الدین محمد اکبر  
بادشاه صاحب قرآن انتقال یافت و سر جمله از آن نیست







[illegible]

فاما باطنش نورانی و معارف  
ببینش خلقت دنیاوی و حسی  
در اسرار افاضی  
خداوندان

در جانب داری التبت نظر  
و جبهی بنیانده امور اخلاقی  
وسطاب

کلمه  
نظا بر آرد است  
مورنی معرفت  
دیناوی حسی  
اسرار افاضی  
خداوندان

و کارکنان خود میداند توفیق عذر او بود و عذر خود را میسند  
 است و چگونه مغفرت قاتل در باب مقتول بحالت فعل خود با  
 قتل مقبول از باب عقول تواند بود و انتی و حاصل این توفیق و توفیق  
 مطابق تطویر بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیهم السلام  
 چنانچه از امام ائمه انام امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که  
 در باب علامیکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی را قتل آورد  
 بود فرمودند که **وَجَلَّ عِبْدُ الرَّجُلِ لَكَ سِفَةً يَقْتُلُ السَّيِّدَ**  
**وَلَيْسَتْ دَعَا الْعَبْدَ السَّجْنَ** یعنی ایست غلام مرد الا مانند مشیر  
 او سید او را اقتصاص نموده غلام را محبوس سازند و در  
 روایتی بجای لفظ الا کیفیت الا کصاه واردست و از حضرت  
 امام ماطق بحی جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای  
 و قصاب بنامند و لیکن معین فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی  
**النَّفْسُ بِالنَّفْسِ** خلاف نیست و ظاهرست که مراد از این نفس قاتل  
 و میاخرست نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر  
 علیه السلام که عبد مامور را بقتل آرند و سید امر را محبوس ابدی  
 نکا هارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی  
 حل کرده اند که مراد از این امر است که عادت او

و مقتولان خود میداند توفیق عذر او بود و عذر خود را میسند  
 است و چگونه مغفرت قاتل در باب مقتول بحالت فعل خود با  
 قتل مقبول از باب عقول تواند بود و انتی و حاصل این توفیق و توفیق  
 مطابق تطویر بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیهم السلام  
 چنانچه از امام ائمه انام امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که  
 در باب علامیکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی را قتل آورد  
 بود فرمودند که **وَجَلَّ عِبْدُ الرَّجُلِ لَكَ سِفَةً يَقْتُلُ السَّيِّدَ**  
**وَلَيْسَتْ دَعَا الْعَبْدَ السَّجْنَ** یعنی ایست غلام مرد الا مانند مشیر  
 او سید او را اقتصاص نموده غلام را محبوس سازند و در  
 روایتی بجای لفظ الا کیفیت الا کصاه واردست و از حضرت  
 امام ماطق بحی جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای  
 و قصاب بنامند و لیکن معین فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی  
**النَّفْسُ بِالنَّفْسِ** خلاف نیست و ظاهرست که مراد از این نفس قاتل  
 و میاخرست نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر  
 علیه السلام که عبد مامور را بقتل آرند و سید امر را محبوس ابدی  
 نکا هارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی  
 حل کرده اند که مراد از این امر است که عادت او

و مقتولان خود میداند توفیق عذر او بود و عذر خود را میسند  
 است و چگونه مغفرت قاتل در باب مقتول بحالت فعل خود با  
 قتل مقبول از باب عقول تواند بود و انتی و حاصل این توفیق و توفیق  
 مطابق تطویر بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیهم السلام  
 چنانچه از امام ائمه انام امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که  
 در باب علامیکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی را قتل آورد  
 بود فرمودند که **وَجَلَّ عِبْدُ الرَّجُلِ لَكَ سِفَةً يَقْتُلُ السَّيِّدَ**  
**وَلَيْسَتْ دَعَا الْعَبْدَ السَّجْنَ** یعنی ایست غلام مرد الا مانند مشیر  
 او سید او را اقتصاص نموده غلام را محبوس سازند و در  
 روایتی بجای لفظ الا کیفیت الا کصاه واردست و از حضرت  
 امام ماطق بحی جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای  
 و قصاب بنامند و لیکن معین فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی  
**النَّفْسُ بِالنَّفْسِ** خلاف نیست و ظاهرست که مراد از این نفس قاتل  
 و میاخرست نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر  
 علیه السلام که عبد مامور را بقتل آرند و سید امر را محبوس ابدی  
 نکا هارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی  
 حل کرده اند که مراد از این امر است که عادت او



بوصول نرسیده بصنغ صلبید و وصل سازند مرفوع فلان لشکر  
که از غایت لاوری در کارزارهای مخوف خویش ابرقبت صفوت  
دشمن زده آثار تجلید طبعی آورد و لوازم تجدد بکار میرسد و نیوالعبادت  
معهود در معسر که حرب از اک بنطان هلاک رفته تقبل اندوخت  
نخست مبلغ پنجاه هزار درهم نقد برسم اقامت باقم باقیان  
اورساند و مرسومست او را بریشان مقرر دارند اگر از اولاد و عباد  
مانده باشند و الا بنویشان و پیوستگان او و اصل سازند  
مرفوع موجب امنی و نفی فلان منهی اشغل آنها و اخبار  
و قرب در بار حیت تو پیش عت است که سماع مار را بحرف  
سعیات امیزد و لقب سماع انداختن منتهای مار را بر مردم فایده  
ساخت انتمی و تقریر این توفیق است که سراسر اخبار آن شعی  
برگشتار که سبب فطرد و غیبت گالی از فروغ حتمال قوع خالی افتاد  
و از غایت سبکی و بی اصل و سرشری روداده بر سماع  
از انی نمود و چند آنکه از تو اثر سماع خرافات بجای اصل تر نبات بل  
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بندان کشید بود که حد انخواست  
نیت خیر بنیاد مار در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد و بار از  
مرفوع بجه استحقاق فرموده اند که فلان تشوّه

بزرگ بزرگ بیستون خود  
دیده که از راه



[illegible]









است که آن زبانکاره ز بهار خواره پیوسته در مقام استعاره از  
 متن صراط مستقیم را می صاف کناره گرفته و همواره از بهار استوار  
 رویه صادق بکیسوخته و پیروی راه راست در تقارن یعنی  
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راه دینی خیره دارین اهل انجمن  
 در بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجهت وجه امر عالی بکنان  
 ابواب منزل فلان والی صادر شد تو قیام سبب جستن اور رسول  
 مارا در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع سعادت مستاده درگاه  
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس  
 داشته بود بلکه از امید بار وصول مراد در دخول محروم و مایوس گشته  
 در غیبت از روی وجوب کفایت بمنال یا دانش حبارت آن بی بصیرت سفیه  
 بدینیا تنبیه ضرورت مرفوع بر زبان حقیقت بیان فته که فلان  
 بسیار کوی و دشت با غیبت زبان که لازمه کثرت کفایت و در در رطبه  
 بی پایان بگشت تو قیام سبب گردانیدن او زبان در ایاب هوای دهنی تقریر  
 این تو قیام است که از حرم که از غیبت نهایت بهمان محرومست و بقدر مسافت و  
 بلایت مونسوم پیوسته کشتن کشتن است جاذبه طبع منجذبت و تصرف  
 تقلب قلبین با کردش اقتضای نفس و خویش منفس متقلب بدینست که باز  
 صاحب بیخالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتظام همالکت باشد

در این مقام استعاره از  
 متن صراط مستقیم را می صاف کناره گرفته و همواره از بهار استوار  
 رویه صادق بکیسوخته و پیروی راه راست در تقارن یعنی  
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راه دینی خیره دارین اهل انجمن  
 در بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجهت وجه امر عالی بکنان  
 ابواب منزل فلان والی صادر شد تو قیام سبب جستن اور رسول  
 مارا در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع سعادت مستاده درگاه  
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس  
 داشته بود بلکه از امید بار وصول مراد در دخول محروم و مایوس گشته  
 در غیبت از روی وجوب کفایت بمنال یا دانش حبارت آن بی بصیرت سفیه  
 بدینیا تنبیه ضرورت مرفوع بر زبان حقیقت بیان فته که فلان  
 بسیار کوی و دشت با غیبت زبان که لازمه کثرت کفایت و در در رطبه  
 بی پایان بگشت تو قیام سبب گردانیدن او زبان در ایاب هوای دهنی تقریر  
 این تو قیام است که از حرم که از غیبت نهایت بهمان محرومست و بقدر مسافت و  
 بلایت مونسوم پیوسته کشتن کشتن است جاذبه طبع منجذبت و تصرف  
 تقلب قلبین با کردش اقتضای نفس و خویش منفس متقلب بدینست که باز  
 صاحب بیخالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتظام همالکت باشد

در این مقام استعاره از  
 متن صراط مستقیم را می صاف کناره گرفته و همواره از بهار استوار  
 رویه صادق بکیسوخته و پیروی راه راست در تقارن یعنی  
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راه دینی خیره دارین اهل انجمن  
 در بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجهت وجه امر عالی بکنان  
 ابواب منزل فلان والی صادر شد تو قیام سبب جستن اور رسول  
 مارا در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع سعادت مستاده درگاه  
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس  
 داشته بود بلکه از امید بار وصول مراد در دخول محروم و مایوس گشته  
 در غیبت از روی وجوب کفایت بمنال یا دانش حبارت آن بی بصیرت سفیه  
 بدینیا تنبیه ضرورت مرفوع بر زبان حقیقت بیان فته که فلان  
 بسیار کوی و دشت با غیبت زبان که لازمه کثرت کفایت و در در رطبه  
 بی پایان بگشت تو قیام سبب گردانیدن او زبان در ایاب هوای دهنی تقریر  
 این تو قیام است که از حرم که از غیبت نهایت بهمان محرومست و بقدر مسافت و  
 بلایت مونسوم پیوسته کشتن کشتن است جاذبه طبع منجذبت و تصرف  
 تقلب قلبین با کردش اقتضای نفس و خویش منفس متقلب بدینست که باز  
 صاحب بیخالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتظام همالکت باشد



نایب السیاحین  
نایب السیاحین

باشد هر آنکه بادشاها را در ماده عطایا و منفعتی زیاده بسیار  
 رعایا و بر اینخواهد بود تو قیوع بحث این انکار است که سبب او شود  
 و او همیشه مقتضای منشی انسان را بر ماده آسان زیاده  
 در حق بکسان سبب کمان عدم شکرگزاری ایشان بر خاطر ماکرانی  
 که مرفوع بجهت فلان مرد متقبل و تامل از آن که نفس و تحصیل  
 نماند یا عینیت شهر یا ربا و ابواب غش و بنا بر روی روزگار کشاید  
 بلکه میزان غش و سنجیده اند تو قیوع بوجه آنکه در ماده باو شده  
 بدید پیش از آنکه بادشاه شومیم آهتی و تقریر این تو قیوع است که  
 سنجیده مرد آزاده هم بر روزگار قبادیدر ما با وجود چندین  
 هزار دکان از روی کمال کاراکی در ما بنظر استحقاق رتبه باو شده  
 دیدار این و مانیز این در صائب برای صاحب نظر اگر دیدنیا که را  
 و مقدار بل لا ترازان از زانیت در مرتبه اعتبار اغنیا معتبر میدیم  
 فروع منشاء الحاق اسم فلان از جمله عیان نامداران شهر و دیار  
 مداد اعدای شهر یا حیث تو قیوع لشقی بد بر پیوسته از مابقی  
 بدینوند و مدت دولت جاوید بینایان حشر آن آل ساسان  
 آنچنانکه ششسان استفسار بیناید مرفوع نمره ذکر خیر گشتگان  
 و الا نشان مرفوع غیر ایشان بطریق تکرار و استمراریت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
السلامة عليكم ورحمة  
الله وبركاته  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
السلامة عليكم ورحمة  
الله وبركاته

تو قیام مقصود ما ازین امر خیر انما التبت که تا بقای عمر و روزگار سرنگ  
باقیمانندگان بل یکی آئندگان از اولاد و احفاد و ما بسا عقیاب بندگان  
خدای جل و علی در ین باب بما اقتدا نمایند یعنی مثله اقتدای بنا با باو  
خود در ذکر خیر گشتگان آنست که نفوس ناطقه انسانی را بعد ازین  
نشان در عالم رزخ خواهد در صورت تعلیق با بدان مثالی خود بدون مسئل  
بافتح بیدار شدن نگارنده میان و چنان حال باشد انچه میان دنیا و آخرت باشد انچه  
بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر حسن و زیاده  
ایشان در باره ایشان است میدهد چنانچه صاحب نفوس قدسی خواص  
اکمل افراد نوع انبی چون اعظم انبیا صلوات الله تعالی علیهم اکابر اولیا  
بعد از خلق خلعت آید آن وصوایع عالم قدس حصول انس تام بدان  
بیاید چنانچه حضرت تخیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال قبول دعا  
خود استعاره اینمی نموده چنانچه فرقان حکیم بدان با طقت انجا که از زبان  
آنحضرت میفرماید و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین  
تفسیر این بر معنیست که بگردان برای من زبان آخر زمانیا نیز ا بعد از  
من بگفتار راست در حق من بحسن صیت و ذکر خیر جمیل و شایسته آوازه  
نیکو در دنیا که انرا آن تبار و بر سر تخیه باقی ماند و مانند آنچه هستی از ارم میستند که  
آنحضرت را دوست ندارند و بر و نماند و بنیکوئی و دشمنانند و چنین کی از آن  
اهل بیت عظام علیهم السلام پس معین حق یکی از اهل بیت صیت فرمود

[illegible]

*[Handwritten signature]*

بسم الله الرحمن الرحيم  
 اور اس کے بعد بالاسرار  
 میں نے اس کے لئے دعا کی

[illegible]







۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸

خدم و سیاست حشمت با وجود ابتنا و استناد آن بر مبانی کمال و ثبوت  
چهار با یکدیگر همانانی است <sup>چهار باب ۱۳ رساله</sup> بسبب اظهار نمودن او آنچه مذکور است از جهت  
و اعتماد و حقیقت توفیق

انتهی و تقریر این معنی برین وجهست که چون تبارکی باشد مثل اوست  
بروز می آید و بعضی از دماغ اخلاق میگویند از بعضی و حقد و کینه بر تبه  
بیرون آید <sup>۱۲</sup> و <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</</sup>

تیره درونی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار بغایت دور است  
مرفوع در نیل اگر چه ای بدرگاه والا آمده البواب کجاست

از فلان دهقان کشته شده اند که بفرموده شما حضرت نهری که بر آق  
ایشان میگرد نمود با آنکه اینها بنی مریخی است و بی خود نموده اند

ادعای حصول کثرت مضرت نابر راضی مذکور در بیان راضی مستند  
توقيع سلاطین عدالت دین و احسان آئین از مواد فوائد عام

منافع کلی نظام سبب حضرت خاص اوت جرنی دست باز دارند  
چنانچه مقتضای حکمت کماله حضرت افریدگار هستی جل شانہ نظر بمجموع

منافع و مصالح عالم و عالمیان مسعتهای تنبیههای در پناه و انبیا  
بودیعت نهاده اگر چه فی النجای ضرری تابع وجود فالض الجود آن

افقاده مرغوع بچیدین فرموده اند که هرگاه باد ساه داد و  
دشکستر از پاسداران و کاهبانان خود جدا اند هرگز نباید

Handwritten text in Urdu script, likely a continuation of the letter or a separate note, written in a cursive style.

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

صیون خدا اینکه در هیچ حال از وجود الهی نگزید محفوظ و محروس گشته  
 از کید اعدا دشمنان امان آنحضرت مصنون و معون باشد <sup>محموظ ۱۲</sup> <sup>باری کرده شده ۱۱</sup> <sup>پنهان ۱۳</sup> <sup>توفیق ۱۴</sup>  
 بدین دلیل قطع می که با و شاهان عادل بمنزله ارواح عالم و رعیت  
 در مرتبه اجساد و هر که از روح انجسده نزع نمایند که در موت و نباشد  
 انتهی یعنی ادام که حضرت آفرید کار جانشان حکم حکمت کامله نظام  
 نظام عام جهان و جهانیان خواهد هر آنکه وجود جهانی را که وسیله  
 حفظ آن نظام و مایه آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارم <sup>توفیق ۱۴</sup>  
 علت احسان امر نافذ یا خراج لسان از تقاضای فلان جهت توفیق  
 باعث است که از زبان لعل نموده آنچه ما از آنکشته ایم <sup>راوان ۱۲</sup> <sup>بسیار و بدین کردن ۱۱</sup> <sup>ان ۱۳</sup>  
 سخنان که در آن ضرر عالم و شاد و غایت است نهی و توفیق این  
 ابهام نیست که آن شر انکیز بسی سخنان دروغ بفریوع بر ماست که  
 از آن جز ابواب ایصال فی سادگی بصلاح نظام کل نشاند و از  
 رسیدن آنها با مسموم فتنه انکیز بغیر استام ضرر  
 عام بخواص و عوام گیتی رسد هر فروع از چه راه  
 امر و الا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان و الی انقصی  
 اعمال علی و پالی سرکار عالی سمیت اصدار یافته توفیق  
 بشب منشیاع او از نفاذ امر آنکه فراز مرتبه اوست او را









بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

تربیت یافته اند از بداندیشی نیکوایان اند و لست غفلت میوزد و مرفوع  
از موجب این فرموده که بر ملوک کاهداری و پاسبانی اسرار و نفوس  
خود از اصحاب بشیره و حرص و حبست سوال نموده میشود منتی تقریر  
بیان این معترض بدین وجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف عطا  
خفا از سر این فرموده شهر یار دارند که بر عاتقه ملوک خاصه پادشاهان حاکم  
لازم است که نفوذ اسرار کنونی خویش را مانند نفوس نفس خود از خداوندان  
طباع جنسی یعنی اباب حرص و طمع اصحاب آن و شره باحتیاط تمام نگاه دارند  
توقیع سر این معنی است که جوهر اسرار عظیمه ملوک که ستران است حفظ ابد  
و نفوس و اعراض و ناموس یکی اهل کفایت از رازهای نهانی سائر  
اصحاب النفس گر میه باخفا و اسرار اولی و انسبت تا سبب خست  
طباع آن ادانی بخارفت دنیه دنیای فانی فروخته نگردد و مرفوع بچیل  
فرموده اند که در حبست میاه عاجز و کافنی در مرتبه موجبات تشاومی نگا فو  
بعمل نایزده منتی تقریر این اجمال آنکه سبیل و الیان و لایات است  
که بمقتضای کار دانی و معامله فهمی عمل نموده خست برات  
هر یک از کار کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان  
همگی شکیلا این شغال از کافی و عاجسته و کار گزار و بیگانه مقدر  
تفاوت اقدار ترجیح و تقضیل نهاده قطعاً تسویه بکار برینند

مخاطبت جان و دل  
از رازهای نهانی و دلگشایی  
یعنی زبانی و لک از زبانی  
و اگر از سر  
خداوند است  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
از رازهای نهانی و دلگشایی  
یعنی زبانی و لک از زبانی  
و اگر از سر  
خداوند است  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين











انکه توفیق آن است رای است رویت بسبب تقویت زیاده  
 در ماده سور تدبیر کمال ضعف و در بنی در بنای پیشرفت کارها  
 سرکار راه داد و چند انکه از سلوک ناهنجار و مواد توقیر و تکثیر ارتفاعات  
 عقار و ضیاع محصولات آن بلاد و قبایع انقطاع پذیرفته مروج  
 عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و  
 تمیز از قدم سب و کرم کو هر توفیق دارنده توفیق چون تشریف و  
 متحد جدید سلطانی نازل منزه از نسب قدیم انسانیت هر آنکه  
 فلان و آشیانه او با بنیان تشریف و برین بنی نیاز اند استی  
 و تنیم این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و  
 مزایای انسانیست که در حقیقت منشاء فضل نوع انسانیت چه لطافت  
 اصل و منشاء است نسبت فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میر و  
 گرامی داشتن ملوک خرد و خردمندان پرورش است مکان پایه  
 سر فراز را مقتضای فضائل انسانی و خصائل ملکی انسانیت نبود  
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دار است مثل سایر کین عصا میا و لا کثر  
 عطا میا یعنی خوشی و بخش عصا می خود که عبارت است از بخش  
 بکمال ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو ده و خواها  
 فرسوده یعنی آبایی گذشته ساز و این عصا نام

عقار و ضیاع محصولات آن بلاد و قبایع انقطاع پذیرفته مروج  
 عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و  
 تمیز از قدم سب و کرم کو هر توفیق دارنده توفیق چون تشریف و  
 متحد جدید سلطانی نازل منزه از نسب قدیم انسانیت هر آنکه  
 فلان و آشیانه او با بنیان تشریف و برین بنی نیاز اند استی  
 و تنیم این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و  
 مزایای انسانیست که در حقیقت منشاء فضل نوع انسانیت چه لطافت  
 اصل و منشاء است نسبت فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میر و  
 گرامی داشتن ملوک خرد و خردمندان پرورش است مکان پایه  
 سر فراز را مقتضای فضائل انسانی و خصائل ملکی انسانیت نبود  
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دار است مثل سایر کین عصا میا و لا کثر  
 عطا میا یعنی خوشی و بخش عصا می خود که عبارت است از بخش  
 بکمال ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو ده و خواها  
 فرسوده یعنی آبایی گذشته ساز و این عصا نام

عقار و ضیاع محصولات آن بلاد و قبایع انقطاع پذیرفته مروج  
 عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و  
 تمیز از قدم سب و کرم کو هر توفیق دارنده توفیق چون تشریف و  
 متحد جدید سلطانی نازل منزه از نسب قدیم انسانیت هر آنکه  
 فلان و آشیانه او با بنیان تشریف و برین بنی نیاز اند استی  
 و تنیم این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و  
 مزایای انسانیست که در حقیقت منشاء فضل نوع انسانیت چه لطافت  
 اصل و منشاء است نسبت فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میر و  
 گرامی داشتن ملوک خرد و خردمندان پرورش است مکان پایه  
 سر فراز را مقتضای فضائل انسانی و خصائل ملکی انسانیت نبود  
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دار است مثل سایر کین عصا میا و لا کثر  
 عطا میا یعنی خوشی و بخش عصا می خود که عبارت است از بخش  
 بکمال ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو ده و خواها  
 فرسوده یعنی آبایی گذشته ساز و این عصا نام





مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلائی اوست که  
خود را همانا از روی حیل که گری نباشنوائی اشتها  
داده تو فیتع آن سکین را درین ماده شقاوت  
زیاده اعنی سبک ثقیل سامعه برخویشتن پسند  
بشدت و تادیب و تنبیه او با وجود کمال بناهت  
در بلایه اظهار بلاهت بچوینیز سفاقت ناپسند فروع  
فلان قائم از طغیان ماده عصیان زائد  
بکشف فتشاع ترک طاعت قناعت نمینماید  
بلکه بغیر خارج آهنگت اراده بغی و خروج  
از پرده بیرون میسر اید تو فیتع فرمان  
نافذ بانفا و تماشاست آن نافرمان بر که سر حقیقه  
طغیان شور و شبر است اصدا ریافت تا باعث  
سر بر اهی سایه بیراهه روان وادی تباهی کرد و مرفوع  
چون فلان نائب مهادریون کاتب دیوان سرکار  
بر سبیل تکرار از روی طلب راه یار در درگاه شهریار  
یافته ازین رو مهادریون گرفته خاطر و پراکنده درون  
می ماند تو فیتع همانا مهادریون دانامید اند که مردان

از مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلائی اوست که  
خود را همانا از روی حیل که گری نباشنوائی اشتها  
داده تو فیتع آن سکین را درین ماده شقاوت  
زیاده اعنی سبک ثقیل سامعه برخویشتن پسند  
بشدت و تادیب و تنبیه او با وجود کمال بناهت  
در بلایه اظهار بلاهت بچوینیز سفاقت ناپسند فروع  
فلان قائم از طغیان ماده عصیان زائد  
بکشف فتشاع ترک طاعت قناعت نمینماید  
بلکه بغیر خارج آهنگت اراده بغی و خروج  
از پرده بیرون میسر اید تو فیتع فرمان  
نافذ بانفا و تماشاست آن نافرمان بر که سر حقیقه  
طغیان شور و شبر است اصدا ریافت تا باعث  
سر بر اهی سایه بیراهه روان وادی تباهی کرد و مرفوع  
چون فلان نائب مهادریون کاتب دیوان سرکار  
بر سبیل تکرار از روی طلب راه یار در درگاه شهریار  
یافته ازین رو مهادریون گرفته خاطر و پراکنده درون  
می ماند تو فیتع همانا مهادریون دانامید اند که مردان

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست  
شدن و این نفوذ را به دست  
بردن و این نفوذ را به دست  
ایمان و این نفوذ را به دست

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست  
شدن و این نفوذ را به دست  
بردن و این نفوذ را به دست  
ایمان و این نفوذ را به دست

برای کار با درکار نند کار با برای مردان نظام برخی از همام  
حضور موجب و فور خواندن و سمت نه امری دیگر از امور دیوان  
مرفوع بهرام خوش و بد خسرو با چنگ صید و سیر در نیولا از درگاه  
والا لطواف اطراف و آرجار دارالملک از جای خود برانتهی  
یعنی باید از شکار اندازی و بهانه شکاری شرفیات مطلق لغایب شده  
بحکم احتمال قرب و قوع به اندیشی که لازمه نزدیکی نسبت خوشت  
امثال امثال از راه رعایت حریم و احتیاط نبات دورست و  
عدم از چار عیان و بسبب این معنی در هر دو صورت ضرورت توقیع  
چون خوشی صید و رکوته اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید  
نادام که از بهرام اندام و نماید او را از موجبات مسرت و این از خود  
باز دارند مرفوع بهرام عامه اولیاد و ولت از اعطاء ضد بد و لغت  
و بهشت نقد نظر جنس نور و یق و یازده هزار در کس کوسفه نصبا  
سرزمین بازن تا که از بغی و فساد بشاه راه اطاعت و انقیاد  
گراید و بنا برین سر رقبه خود سری از رقبه فرما سیری نتابد و گن  
عظیم وضعیت قوی در اساس نل موس سلطنت عظمی امیسیا  
توقیع هر آنکه بدین سیر مایه تحمیل استخوان خطره نندکی سرکشان  
استرزمین بشهرن و بنیاد و مرزاده پیشینها و دارا و ساز و بهمان تجارتش

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست  
شدن و این نفوذ را به دست  
بردن و این نفوذ را به دست  
ایمان و این نفوذ را به دست

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست  
شدن و این نفوذ را به دست  
بردن و این نفوذ را به دست  
ایمان و این نفوذ را به دست



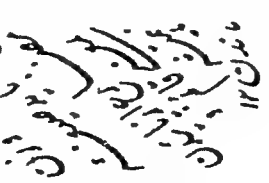


انواع استظهار و اعتماد و اعتماد بر اعتبار و اعتماد بر اعتبار  
مرفوع هرگز از بندگان قدیم ان خدمت بر عمر خود استظهار نمیکنند  
خدمت یزیدیه نگرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمت همه خدمت بر عهده  
ملوک خاصه آبار عظام تقدیم داده توفیق چون هرک بنای عظماء  
بر عهده خدمت سابق نهاده با وجود تقصیر خدمت در زمان لای حق  
حق بندگی نگرده نیز از مایه خود هر آنکه برای تنبیه و وسایق مقصود  
اورا بدیکر پستاران که در هیچ حالی جای خود را در پستار نمیگذاشت  
نمی گذارند با وجود فرمودیم مرفوع بجهت دلیل سبیل تکرار میفرمایند  
و فای ملوک بعد از خوشیشتن بنیه طفرست بر دشمن توفیق چند که  
صد و فاست موجب م و توفیق و ایامی دولت بموالات میشود و حجه  
و جهد اعدا در محاربه بسبب نومید نمی ترسند که دو چندان میگرد  
و یک تن کویشنده با امید و اگر بیشتر است از جمعی کثیر ناس با وجود  
یا س انتی بابرین مقدمات و فای بادشاهان باعث تضییع  
اعتماد و دلخواه بان بر و او و او خواهد بود و علت اطمینان قاب  
همکنان ثبات اساس مصاحبه و معایده موجب قنات  
کوشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت بر صورت  
غلبه ظن بر روزی شدن منیر و روزی نموده بجهت



بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال میداران اعمال شتید  
 بسبب بیروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال شمار ارجع کرد یعنی  
 عواقب و خیرات آن بشمار سرت نماید و در صورت نسخ علی همان معنی آن  
 باشد که ظلم مظنون که خوف سربازان آن بشغل مذکور داشتید مبادا  
 بهمان شغل باز گردید یعنی شامت حرمان اهل جا بسبب احتمال صیانت  
 خطر خیرین بفرغ آن شغل مبادا یکبار به اصل شغل از میان آید **موضع**  
 بچه دلیل فرموده اند که مشکفلان شغال ملک مانع من مخزن اموال  
 خویشان را از وجوه خیانات کنند سازند که با معده های خود را از انجم  
 انباشته باشند **توقع** بجهت آنکه بقای آنمال بقای حیات آنها  
 بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تمین این توقع ایها مریز  
 آنست که کار فرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان و او داشته  
 اند بر نفس مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج  
 باشند و چون بی نیاز نشوند هر دو را در معرض تلف آرنده بشتاب  
 این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده پاید تا انگاه که  
 اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء  
 آن بمقدار مدت نیاز مندی باشند بدو تا انگاه که وقت استغنا از او  
 دراید در حال اثر خود ظاهر نماید **موضع** بچه و فرمودند که فلان

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال میداران اعمال شتید  
 بسبب بیروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال شمار ارجع کرد یعنی  
 عواقب و خیرات آن بشمار سرت نماید و در صورت نسخ علی همان معنی آن  
 باشد که ظلم مظنون که خوف سربازان آن بشغل مذکور داشتید مبادا  
 بهمان شغل باز گردید یعنی شامت حرمان اهل جا بسبب احتمال صیانت  
 خطر خیرین بفرغ آن شغل مبادا یکبار به اصل شغل از میان آید **موضع**  
 بچه دلیل فرموده اند که مشکفلان شغال ملک مانع من مخزن اموال  
 خویشان را از وجوه خیانات کنند سازند که با معده های خود را از انجم  
 انباشته باشند **توقع** بجهت آنکه بقای آنمال بقای حیات آنها  
 بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تمین این توقع ایها مریز  
 آنست که کار فرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان و او داشته  
 اند بر نفس مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج  
 باشند و چون بی نیاز نشوند هر دو را در معرض تلف آرنده بشتاب  
 این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده پاید تا انگاه که  
 اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء  
 آن بمقدار مدت نیاز مندی باشند بدو تا انگاه که وقت استغنا از او  
 دراید در حال اثر خود ظاهر نماید **موضع** بچه و فرمودند که فلان





منتهی که اینها را اخبار و ابلاغ و قایع فلان ناحیت بدو موقوف بود  
 ببالا خبر دادن<sup>۱۲</sup> رسانیدن حالات<sup>۱۳</sup> شگفت نباشد که درین نزدیکی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه  
 نام آورده خبر او بعضی را رساند تو موقع ازین راه که طریق اخبار از راه  
 مسدود ساخته انتهی توضیح معنی این توضیح است که صاحب برید  
 یعنی شئی کور از روی بست رانی و کویته اندیشی از سیم یا امید بولایت  
 و اعمال و ملایات و اعمال متعلقه بشغل چندین مساحت کو مشاغل  
 بکار برده و واحدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را تا خیر بداخته که را  
 پیشرفت کار را بر جوشتن نیک ناسته چنانچه رفته رفته سر رشته  
 آید و بنده روزها را اخبار انتمیت قطع پذیرفته چند آنکه کارش  
 بدامقام کشید که بجای و منتهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ  
 نماید هر فوج بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب  
 طرق و ابواب مختلفه میباشند راه رعایا من جمیع الوجوه احد  
 توضیح بواسطه آنکه راههای آراسی ملوک در تدابیر برگزیده است  
 بر موجب افتراق سبب صلاح و رشد ادب و رعیت رعایت غیر از  
 طاعت چیزی رعیت است و توجیه این توضیح آنست که طرق سلطنت  
 از روی تعدد و کثرت وجه تدبیر ملکی و مالی و شعب و تفنن جهات است  
 رعیت و سپاهی هماغه متنهایی است و سبیل یکی رعایا و برابری سبیل

افشا که دیگر را به دست  
 تا اخبار را به دست  
 ببالا خبر دادن  
 رسانیدن حالات  
 شگفت نباشد که درین نزدیکی  
 محتاج بدان شود که دیگری  
 در بارگاه  
 نام آورده خبر او بعضی را  
 رساند تو موقع ازین راه  
 که طریق اخبار از راه  
 مسدود ساخته انتهی  
 توضیح معنی این توضیح  
 است که صاحب برید  
 یعنی شئی کور از روی  
 بست رانی و کویته اندیشی  
 از سیم یا امید بولایت  
 و اعمال و ملایات و اعمال  
 متعلقه بشغل چندین مساحت  
 کو مشاغل  
 بکار برده و واحدی تقدیم  
 خدمت ابلاغ اخبار را تا خیر  
 بداخته که را  
 پیشرفت کار را بر جوشتن  
 نیک ناسته چنانچه رفته  
 رفته سر رشته  
 آید و بنده روزها را اخبار  
 انتمیت قطع پذیرفته چند  
 آنکه کارش  
 بدامقام کشید که بجای  
 و منتهی دیگر باید تا مگر  
 خبر او بدرگاه والا ابلاغ  
 نماید هر فوج بکدام  
 دلیل اکثر اوقات میفرمایند  
 که ملوک را در هر باب  
 طرق و ابواب مختلفه  
 میباشند راه رعایا من  
 جمیع الوجوه احد  
 توضیح بواسطه آنکه  
 راههای آراسی ملوک  
 در تدابیر برگزیده است  
 بر موجب افتراق سبب  
 صلاح و رشد ادب و رعیت  
 رعایت غیر از طاعت  
 چیزی رعیت است و توجیه  
 این توضیح آنست که  
 طرق سلطنت  
 از روی تعدد و کثرت  
 وجه تدبیر ملکی و مالی  
 و شعب و تفنن جهات  
 است  
 رعیت و سپاهی هماغه  
 متنهایی است و سبیل  
 یکی رعایا و برابری  
 سبیل

تواضع از خود  
 علان محال و بگویند  
 که خبر را به دست  
 رسانیدن حالات  
 شگفت نباشد که درین نزدیکی  
 محتاج بدان شود که دیگری  
 در بارگاه  
 نام آورده خبر او بعضی را  
 رساند تو موقع ازین راه  
 که طریق اخبار از راه  
 مسدود ساخته انتهی  
 توضیح معنی این توضیح  
 است که صاحب برید  
 یعنی شئی کور از روی  
 بست رانی و کویته اندیشی  
 از سیم یا امید بولایت  
 و اعمال و ملایات و اعمال  
 متعلقه بشغل چندین مساحت  
 کو مشاغل  
 بکار برده و واحدی تقدیم  
 خدمت ابلاغ اخبار را تا خیر  
 بداخته که را  
 پیشرفت کار را بر جوشتن  
 نیک ناسته چنانچه رفته  
 رفته سر رشته  
 آید و بنده روزها را اخبار  
 انتمیت قطع پذیرفته چند  
 آنکه کارش  
 بدامقام کشید که بجای  
 و منتهی دیگر باید تا مگر  
 خبر او بدرگاه والا ابلاغ  
 نماید هر فوج بکدام  
 دلیل اکثر اوقات میفرمایند  
 که ملوک را در هر باب  
 طرق و ابواب مختلفه  
 میباشند راه رعایا من  
 جمیع الوجوه احد  
 توضیح بواسطه آنکه  
 راههای آراسی ملوک  
 در تدابیر برگزیده است  
 بر موجب افتراق سبب  
 صلاح و رشد ادب و رعیت  
 رعایت غیر از طاعت  
 چیزی رعیت است و توجیه  
 این توضیح آنست که  
 طرق سلطنت  
 از روی تعدد و کثرت  
 وجه تدبیر ملکی و مالی  
 و شعب و تفنن جهات  
 است  
 رعیت و سپاهی هماغه  
 متنهایی است و سبیل  
 یکی رعایا و برابری  
 سبیل



دانشته و میداند که دور اندیشی نظر فرجام نکر نه بر بار که بخور شیا و فرود  
اینطور امور انان پسند خرد و ندان میدان پس از هر چه دیده و دانسته  
خلاف نمید و نکر عین عقل تجزیه فرموده شود و توفیق چون آوازه اظهار  
دلاوری مادر سر اسرافاق اشتها برید و در انفسین دست و دشمن  
افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و عنایت نفس امر که در اندیشه  
جمعی از بداندیشان که خاطر ایشان از جامعیت داشت از اندیشه  
پریشان گشته از محاسبه بشمار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان که در  
هر صورت خواهان خیر میباشند بهین معنی انکه ایان اطینان و یک  
خواهد پذیرفت قواعد دین تو انکم دولت بود و جاز سر نه مقامت  
خواهند یافت هر قوس باعث امر با خراج فلان از زمره خواص درگاه  
اولیاد و لتخواصیت توفیق سر عینی است که نفایس حج ابر سر انهایی را  
بخشایم امر ال دیار فانی بدندان بینی و بجانی ما فروخته هر قوس عین  
که همین است امر و الای شهر یار صادر شده که فلان محبتش را در بخشهای  
شهر و دیار کوکبو موکشان بگردانند توفیق در یکی محافل عوام و  
خواص اظهار مرده و راز کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده  
تا مگر بسبب حقار زرد یکی و استخفاف نزدیکان ما خللهای خانی مالی  
در بنا امور ملکی مالی راه یابد هر قوس بموجب بیان خیر فلان عملدار

عماد ار را که از اهل ریاست و کفایت است بحیثیت موجودات اولیت همگی کار باخی  
سرکار باز داشته اند **توقيع** این است فطرت و مست فکرت از یکسانست که  
از یکسان آن ملک نفوس نفیست اینست که کتاب بخوده و طبع منضمه موضع که  
داخل در مدخل نمیدانست و هیچ وجه توجیه بدان از روی عقل و شرع بر او نیست  
جابر داشته مرفوع سبب از آن است که در حالت علت قلیت روقد از او  
معمول از نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار بقدر احسب تعویض  
آن حتی مغر از پری سبب بکثرت و وسعت دستگاه شروت که از آنکی ظرف  
طاقت تنگ مکان بنیاد بی توانائی خویشستن بر با مساوات حسنه و بدین و  
ناپنج اراهه میرساند غایت پیونده مرفوع است عبارت علی اسقاط فلان  
از مرتبه خود و مرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایدار از آن و ترنات جبهه باشد  
**توقيع** بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات اصالت نزاد و فقدان  
استحقاق استعداد و ترقی پایه عالی از درجات متناظر و معالی که مرتبه از او بالاتر  
نظر در نیاید بل لا ترازان متصوگر و در نظر داشت مرفوع سالار با سبب  
از موجب بل مرد و نیامد و بقصد تنصیر تنصیر مینماید **توقيع** اولیت  
عمل مطلقان و در دنیا نیامد بفسد دلالت بر نداد داده اصالت او میکند  
انتهی توجیه این توجیه بوجه وجهی است که اصابت مرتبه نیابت که موجب نیابت  
احوال گذشته گذشته موهوم اعضیایان است چه این حالت که خبر بر بدی کو هر و







باشد بمنین این توفیق علی الاجمال است که کافه ناس محبت و عینا را ندو  
 با وجود نیت با هم متعده مدیکه یک اند در همه کار و بادشاه با وجود یکسانی در دنا  
 جمیع قصد و نیتها خود را متعده و برکنه ساخته در تدبیر همام صورت و معنوی دم  
 و قصد هر یک از یکسان نزدی سیر اند که همام و مقصود ایشان اید قصد های  
 مشترکه بادشاه باعتبار اکثر متعلق که پیوسته همام تمام نظام مسلک نظام کلی و نظر  
 همام کل را بسته بر همام سید نیست سیر اند فی نه چنانچه در باره سرخام کاران نام هیچ  
 دقیقه از دقائق سیاحت تدبیر با وجود داخل با نماند که نکشت گرفت و گیر بر حرف  
 توفیق و تقصیر آن توان گذشت مرفوع بی وجه با فلان سیاق از جزم چنانیا  
 بموقف عرض میرسد قبول آن توقف مینماید توفیق نزد متحقق پیوسته گذشت  
 صرف نقد جان نیز در راه مابغایت خواست اینگونه پستار یک مرد کار داشته  
 بیکار و نیز داشته مینماید که در جور بدین پایه نرسد و است مرفوع و تلخو امان  
 خواهش اکبری موجب بر لوازم عصیان طغیان اهل و موم اند توفیق بدلا  
 اظهار توبه و انابت طهارت امارات اند است اعتراف صد زعمت که مت و مضمون  
 بخشایش کنایه ایشان به مرفوع و درینو اجمع بی از کار بر درگاه الاله  
 عایشه تبار علی و مضمون حصول امان امان از اسخ مین و ناس مین عدل  
 احسان شهریار در رنده رخنه سرحد با و رفع فتنه و فساد و فساد و کسر صلوات  
 دشمنان دفع جوهر کاران بجای آرند توفیق همانا همکنان مبد اند که انکه به

در وقت سیاحت تدبیر با وجود داخل با نماند که نکشت گرفت و گیر بر حرف  
 توفیق و تقصیر آن توان گذشت مرفوع بی وجه با فلان سیاق از جزم چنانیا  
 بموقف عرض میرسد قبول آن توقف مینماید توفیق نزد متحقق پیوسته گذشت  
 صرف نقد جان نیز در راه مابغایت خواست اینگونه پستار یک مرد کار داشته  
 بیکار و نیز داشته مینماید که در جور بدین پایه نرسد و است مرفوع و تلخو امان  
 خواهش اکبری موجب بر لوازم عصیان طغیان اهل و موم اند توفیق بدلا  
 اظهار توبه و انابت طهارت امارات اند است اعتراف صد زعمت که مت و مضمون  
 بخشایش کنایه ایشان به مرفوع و درینو اجمع بی از کار بر درگاه الاله  
 عایشه تبار علی و مضمون حصول امان امان از اسخ مین و ناس مین عدل  
 احسان شهریار در رنده رخنه سرحد با و رفع فتنه و فساد و فساد و کسر صلوات  
 دشمنان دفع جوهر کاران بجای آرند توفیق همانا همکنان مبد اند که انکه به

این عمل که در این  
 از عهده الت











شرانیشی و بدسکالی مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج حرارت  
باب لآن و قلاع و متاعل متعلقه بدان خاصه حصول و ثغور و در دست  
آن استیفا اموال خزان نموده چند آنکه یقینه آن ذخیره نیمه طلب  
بعضی از عساکر اصلا و فامینکند چه جای هم ازین و راسی یا پور نموده  
مؤبدان بدان قرار یافته که این قلیل را که بعلت کثرت قلت از کم بغایت کمتر  
ست بصیغه صله بدیشان اصل سازند و هر یکی را بوعده توفیه حقوق  
در سه سال بنویسد و دهند این صلحت بنا بر حصول حسن بنا و ذکر جمیل  
نسبت بصلاح دولت شهریار و نظر بجال مال جنود نیکو  
موقع رست از اخذ اوراق ناقص توفیق راجی چند آراسی مؤبد  
مؤبدان در میان بغایت نیکو و قرین صوبت چه مقدار اصله  
هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس  
و علت قلت فکوه و کلمه می شود و مقرر می عا که هر گاه وانی  
و وافر نباشد موجب شکایت و عدم رضایل مستح  
گرا هست و بغضا میسر دد و اکنون بر موجب صوابد  
مؤبد بقیه خزان را بر هر یکی آن فریق تقسیم و تفریق نمایند  
و همگان را با استیفا و جنگی زر طلب خود در زودترین وقتی از  
اوقات و نزدیک بو فاترین وعده از و خود خرد شوند

و حشود سازند انتی باعث و فور مصارف مراست  
 حدود آن سرزمین که صعبترین لغور و مخوف ترین <sup>راهنما</sup> <sup>نام</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup> <sup>۰</sup> <sup>۱</sup> <sup>۲</sup> <sup>۳</sup> <sup>۴</sup> <sup>۵</sup> <sup>۶</sup> <sup>۷</sup> <sup>۸</sup> <sup>۹</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</</sup>







AF

[illegible]

این توفیق بوجه وجه است که چون کتاب همگی آنجا است  
بر وفق خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل جسم ام محض  
حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه  
بیاد آید همه بسا دی و دود بعینه از همان راه که آمده بود  
بهان طریق باز کرد و در فروع و تلخو امان درگاه درخواه  
بیاورد و امروالا بد و نمودن فلان از حضور  
درگاه دارند توفیق حبش است که از راه تخریج و فریب  
بیل نموده انتی یعنی چون گاه استشاره از پیروی راه است  
ردان درست بهنجای یعنی موتمنان ستار و از بین صراط مستقیم  
در ای صائب و روثیه صادق کنار گرفته و در ماده عدم  
دلال خنثی شده دارین و ارباب استخاره بر این فی جاوده  
خیر طریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم  
ناچار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بنیایت  
دورست بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب بهمه جهت ضرور  
مرفوع بموجب کد ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از  
مقتضایان دیوان مظالم در یکی محافل شهر و دیار تشهیر نموده  
بفیع ترین وجهی تنگ و در حضور معارف سزانش و تقبیح نماید

و بالافسوس  
مکذباتی که شرف  
الکفایت

این توفیق بوجه وجه است که چون کتاب همگی آنجا است  
بر وفق خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل جسم ام محض  
حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه  
بیاد آید همه بسا دی و دود بعینه از همان راه که آمده بود  
بهان طریق باز کرد و در فروع و تلخو امان درگاه درخواه  
بیاورد و امروالا بد و نمودن فلان از حضور  
درگاه دارند توفیق حبش است که از راه تخریج و فریب  
بیل نموده انتی یعنی چون گاه استشاره از پیروی راه است  
ردان درست بهنجای یعنی موتمنان ستار و از بین صراط مستقیم  
در ای صائب و روثیه صادق کنار گرفته و در ماده عدم  
دلال خنثی شده دارین و ارباب استخاره بر این فی جاوده  
خیر طریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم  
ناچار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بنیایت  
دورست بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب بهمه جهت ضرور  
مرفوع بموجب کد ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از  
مقتضایان دیوان مظالم در یکی محافل شهر و دیار تشهیر نموده  
بفیع ترین وجهی تنگ و در حضور معارف سزانش و تقبیح نماید





دو سی دوازده هزار در هم مقرر شد و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه  
 مقصدی تقلیل آگشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار داد و هزار  
 بازآمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته  
 به یکی یکم و کاست خواهد رفت در بحالت صلاح حال و مالی اعی  
 دولت مستعدی نیست که هم آنچه نخست قرار داد و تفصل قباد  
 بود برقرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پرکنندگی اندیشه پیش  
 و کم در هم است از فقره فراهم آید تو قبیح در خواه جز داد درین  
 باب فرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و از دیاد ماده از جفا  
 بالقوه منوط و مرطوب باز دیاد نعمت و برین تمایس نقصان  
 دوستی کاهش میدهد ار می آید کجی فضل و کرمت بنابرین امر و الانفاذ  
 پیوسته که از اصل موال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل و کثیر از  
 باز داشتند آنرا بی کسر و قصرد و رسانند و بر جاری استمراری  
 او دوازده هزار در هم بفرایند و او را از جاب بابا بسید واری  
 نیکوکاری در استقبال و خرمسند داشته همه وجه خوشنود  
 و رضامند سازند هر نوع چون نوع عالی انسان بر اصناف  
 متعدد اشتغال دارد و انصاف بر صنفی با اختلاف مقتضای  
 طبعی ظاهر است و عدم مخالفت مقتضای طبایع مردم بر ملوک و جفا

دیوان عطایا در هر مرتبه  
 مقصدی تقلیل آگشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار داد و هزار  
 بازآمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته  
 به یکی یکم و کاست خواهد رفت در بحالت صلاح حال و مالی اعی  
 دولت مستعدی نیست که هم آنچه نخست قرار داد و تفصل قباد  
 بود برقرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پرکنندگی اندیشه پیش  
 و کم در هم است از فقره فراهم آید تو قبیح در خواه جز داد درین  
 باب فرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و از دیاد ماده از جفا  
 بالقوه منوط و مرطوب باز دیاد نعمت و برین تمایس نقصان  
 دوستی کاهش میدهد ار می آید کجی فضل و کرمت بنابرین امر و الانفاذ  
 پیوسته که از اصل موال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل و کثیر از  
 باز داشتند آنرا بی کسر و قصرد و رسانند و بر جاری استمراری  
 او دوازده هزار در هم بفرایند و او را از جاب بابا بسید واری  
 نیکوکاری در استقبال و خرمسند داشته همه وجه خوشنود  
 و رضامند سازند هر نوع چون نوع عالی انسان بر اصناف  
 متعدد اشتغال دارد و انصاف بر صنفی با اختلاف مقتضای  
 طبعی ظاهر است و عدم مخالفت مقتضای طبایع مردم بر ملوک و جفا

۱۵  
 سرکار بزرگوار  
 بسم الله الرحمن الرحیم  
 در جواب مکر لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای یکنان بود  
 مخالفت مقتضیات نهاد و دشوار نماید محال است بهایت مثلاً صفتی نشسته  
 سرشت که مستلش ایشان جز از ام شیعه دین و دانش است مدعی  
 نباشد از شهر یا رجز بجا است دالمی ارباب تدین و تالاک خیر سنده  
 نکرند و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوامی شرف عزم ملوکا  
 بعضی اصلاح شغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و  
 بذل بیت مال کانه بکثیر عمارات بلاد و وزارت ضیاعات عمارات  
 منوقع نباشند و ارباب تکفیل امور دارالعدالت از ملک او که همین نظر در  
 کارهای متظلمان و غوررسی معاملات او و ارباب اعانت و اغاقت  
 طالبان اصلاح فساد و ترویج کساد و کجی عباد و بلاد خواهند کرد و  
 تربیت پژوه جز بقید ملک تیرد و تقصیر و تلوغ تنزه و تفرج توقع  
 نمایند و جمعی بن اسایان جز از انش موجبات راحت انش  
 و پیشای اسباب زارش و آزارش در معاشرت اهل عفا و  
 طرب و مخالفت اصحاب رود و سرود و از خسر و پشندند  
 و خداوندان دعا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه  
 همین استعمال سیف و شمشیر و امیکسش مرد و یکنان  
 و خلط با مردان مرد در بزم میسد ان بسر و نخواهند

در جواب مکر لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای یکنان بود  
 مخالفت مقتضیات نهاد و دشوار نماید محال است بهایت مثلاً صفتی نشسته  
 سرشت که مستلش ایشان جز از ام شیعه دین و دانش است مدعی  
 نباشد از شهر یا رجز بجا است دالمی ارباب تدین و تالاک خیر سنده  
 نکرند و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوامی شرف عزم ملوکا  
 بعضی اصلاح شغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و  
 بذل بیت مال کانه بکثیر عمارات بلاد و وزارت ضیاعات عمارات  
 منوقع نباشند و ارباب تکفیل امور دارالعدالت از ملک او که همین نظر در  
 کارهای متظلمان و غوررسی معاملات او و ارباب اعانت و اغاقت  
 طالبان اصلاح فساد و ترویج کساد و کجی عباد و بلاد خواهند کرد و  
 تربیت پژوه جز بقید ملک تیرد و تقصیر و تلوغ تنزه و تفرج توقع  
 نمایند و جمعی بن اسایان جز از انش موجبات راحت انش  
 و پیشای اسباب زارش و آزارش در معاشرت اهل عفا و  
 طرب و مخالفت اصحاب رود و سرود و از خسر و پشندند  
 و خداوندان دعا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه  
 همین استعمال سیف و شمشیر و امیکسش مرد و یکنان  
 و خلط با مردان مرد در بزم میسد ان بسر و نخواهند



زبان تشکوه آتشنا ننموده بلکه لب بکله کشوده مرفوع بحسب  
دلیل نموده اند که منظمه نادر باره فلان اتفاق همیشه باینش عیش  
بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی و لیاری دولت بادشاهی قریب برتبه  
یقین پیوسته توفیق بدنیو جود که شدت رغبت باطنی او بهتساع  
اقوال تشکالی از تخالل حال و نظایر و پدیدت خواهش و قوع  
زلت و وصول نیت باولیا از شامل کردار و گفتارش نمایان  
و هویدا مرفوع موجب منع و زجر فلان مقرب از افر و ختن نادره  
خشم و غضب شهریار بکفتار ملائم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار  
عدم رضا نسبت بفلان مختم چیست توفیق تادرنکام نکبت از  
یارو یاور جدا نمائندی و تقریر این توفیق آنکه چون بکمان این  
نستوه را مرضی دانند هر آنکه از همراه کر و و بدرانده بوسیله  
خوش آمدگونی در مقام رضا جونی باشند و بامید حصول رفعت  
مقتضای وقت حال مردمان را بموجب نفسش لامری از  
خود نرسانند مآفته رفته بر طبق این سلوک ناهنجار طریقی وستی  
و ایداد یاران باشند ادایدیل ابواب دشمنی وستان و بر  
بیگانگی شنایان بکناد کی گراید و چون لوازم و ارشونی روزگار کا  
خود کرده نوبت ادبار بدیشان سازند سایه توجیه خسران از بریشان









تو فیج سبب اتصال فضال می خواهم که پیوسته سرشته  
 اجتهاد ایشان برای یکدیگر باز بسته باشد و تقریر این توفیق آنکه چون یکبار  
 جوار نعمت ما را در مجاری انعام فضال بریل متداد و اتصال  
 چنانچه هست میخوانند نیز پیوسته سلسله جد و اجتهاد ایشان را در کار  
 نینکخواهی و ملت یکدیگر ناکسته میخوانیم **مرفوع** بجهت موجب شوق  
 ناصح که در مبادی عهد قباد از پای و الا افتاده بود از آنوقت باز  
 او را بر تبه خود باز گشتی و نداده **توفیق سبب** و نال و بای  
 حق خاصه بنکام و ثوق بموفقت روزگار انتهی و توجیه این توفیق  
 برین و هست که حقیقت آن سنجیده اطوار از نیزان متجان اختیار  
 بدین بطله و یافت که هرگاه از راه مرفت بخت شاعده و اختر طالع  
 شاعده بموفقت روزگار امیدوار میکرد و در کار حق چنانچه حق کار است  
 پایدار و امیدارد و نهایت مساجد در باب احقاق حقوق از و  
 رویمید **مرفوع** آنچه که در مدعوض بیان ناکریر وقت حال عروب  
 و رجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار و اعتسار  
 شایسته کان کارزار بران سیرت است **حقیقت** آن سوال میرد **توفیق**  
 نخستین قوت غالب است یعنی حالت قاهره باطنیه که از اسبورت قوت  
 غضب بر انگیزد و شجاعت از آن خیزد و درین طلب جامع یعنی دل که

نیز از این جهت که در مبادی عهد قباد از پای و الا افتاده بود از آنوقت باز او را بر تبه خود باز گشتی و نداده توفیق سبب و نال و بای حق خاصه بنکام و ثوق بموفقت روزگار انتهی و توجیه این توفیق برین و هست که حقیقت آن سنجیده اطوار از نیزان متجان اختیار بدین بطله و یافت که هرگاه از راه مرفت بخت شاعده و اختر طالع شاعده بموفقت روزگار امیدوار میکرد و در کار حق چنانچه حق کار است پایدار و امیدارد و نهایت مساجد در باب احقاق حقوق از و رویمید مرفوع آنچه که در مدعوض بیان ناکریر وقت حال عروب و رجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار و اعتسار شایسته کان کارزار بران سیرت است حقیقت آن سوال میرد توفیق نخستین قوت غالب است یعنی حالت قاهره باطنیه که از اسبورت قوت غضب بر انگیزد و شجاعت از آن خیزد و درین طلب جامع یعنی دل که

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين  
الطهارين

از فرط جمعیت به تنهایی خود از هر تفرقه برکنده نشود تا برکنده کی در جهات  
ولهائیکند بلکه باعث جمعیت خاطرهای برکنده لکن در سومی تمامی نظر  
یعنی کمال عظمت استواری است که چو باد می نظر از خصوصیات استیما که در  
نواظر جلوه نماید گردد در شتی سبک و درستی بکیرت و حقائق باطن بعد  
از آزمائش ظاهر میشود چهارمین بحث معرفت و بهمانام را در آن کمال  
دستور و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام که و قوا و اقدام و محام  
و شناختن آلات و ادوات پیکار و فرشت و فروشت و جال  
و افراش و غنیمت اینها هر قوه و هر وجه در مجلس خاص مذکور  
شده که ما را اختیار مجلس ارباب نعمت و رؤسا از هر صفت  
لازم است انتهی یعنی از هر و فرموده اند که از جمله آثار حلیه  
و اطوار حلیه اجله ملوک ایشان را مجاست عیان و دولت  
و خستیا صحت و وسای هر حرفت و صناعت ست خاص  
ارباب ادوات حکم که بهر وجه و همه باب برایشان معاش است  
این عشره ذوی الشان حبیب قو قبیع تاد همه آفاق مشک  
بدین علوم هشار باید چه در معنی ملک است و دشمنان اخوف  
و تقریر به معنی است که چون در لغت همه اهل آفاق آوازه استغلا  
بمثال این علوم شریفه منتشر گردد هر آنکه سراسر اقطار ملک

و از هر تفرقه برکنده نشود تا برکنده کی در جهات  
ولهائیکند بلکه باعث جمعیت خاطرهای برکنده لکن در سومی تمامی نظر  
یعنی کمال عظمت استواری است که چو باد می نظر از خصوصیات استیما که در  
نواظر جلوه نماید گردد در شتی سبک و درستی بکیرت و حقائق باطن بعد  
از آزمائش ظاهر میشود چهارمین بحث معرفت و بهمانام را در آن کمال  
دستور و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام که و قوا و اقدام و محام  
و شناختن آلات و ادوات پیکار و فرشت و فروشت و جال  
و افراش و غنیمت اینها هر قوه و هر وجه در مجلس خاص مذکور  
شده که ما را اختیار مجلس ارباب نعمت و رؤسا از هر صفت  
لازم است انتهی یعنی از هر و فرموده اند که از جمله آثار حلیه  
و اطوار حلیه اجله ملوک ایشان را مجاست عیان و دولت  
و خستیا صحت و وسای هر حرفت و صناعت ست خاص  
ارباب ادوات حکم که بهر وجه و همه باب برایشان معاش است  
این عشره ذوی الشان حبیب قو قبیع تاد همه آفاق مشک  
بدین علوم هشار باید چه در معنی ملک است و دشمنان اخوف  
و تقریر به معنی است که چون در لغت همه اهل آفاق آوازه استغلا  
بمثال این علوم شریفه منتشر گردد هر آنکه سراسر اقطار ملک

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطاهرين  
الطهارين

ملک و دولت را حصولی دیگر و اقبار استغنیای تازه و نمایانگرند  
 دلیها مردم بحیثیت اندیشه که اید چه پیداست که شغل ملوک بحضال  
 کریمه و خلل عظیمه موجب جمال و جلال ملک ملت میشود و باعث  
 رجا و اولیا و خوف اعدا و دین و دولت میسر و در فروع  
 باعث امر و الا بهند بد فلان و الی یعقوبی که آنرا حدی نهایی  
 بنوده امید استکاری از آن نداشته باشد چیست تو شیخ  
 چون آن تی مغر از فرط کراخانی و سبکسری مقام استخفاف عظمت  
 قدر و مقدار ایند و لتخایه عظمی شده عداوت اولیا و دولت  
 سپهر صولت و اسهل و آسان می نماید و دویست بر استیصال  
 اهل طاعت مایه وجود عدم استطاعت یکبار دلاجرم بحرم این  
 ابلهی کو تی اندیشه استحقاق ایند است بل بالاتر و در فروع  
 از چرخ و فرموده اند که عیسوی و بد کوئی مردم خانه در باره  
 خداوندان در حقیقت گناه اوست نه جرم آنها و شیخ  
 بدینجه که جنایت جوارح سر نیزند جز از نفس انتهی یعنی هر آنچه از سر تا  
 جوارح و اعضا و سائر آلات و قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل  
 کالبد اند از نیک و بدرو میدهند همانا بعینه یکی از نفس که در پایه و  
 مرتبه نبض است که خدای آن منرست سر نیزند هر فروع در باب

[illegible]















Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "از آنکه..." and "در این..."

بگذاشته و منشی پانی از خواش خویش گشته نه کام که نشسته  
هوا و کد اشتن غناست چه تاغم ندلوت در جو نبار جوانی و آب طرا  
با گلزار زندگانی باشد بدتر دوستی اهل بهر دور و دور از خفا  
ر اشکران آب روان بر توان داشت و به نیروی شکفته رود  
کلیانک مقتضیان از چوب خشک وجود مطرب گل تر توان چپ  
ارسی مادام که غصان تو نهال شباب بر تنبر و شاداب نباش  
شعله او از میل ز آتاب و تر خنده گل آلب نباشد  
انگاره که خلل ضعف و ویرین با ساس قوی و جو اس را  
یابد این چنین بنور بنماید و نغمه ز شیر نزار بانا که زار  
هر دو بچکان بکوشش آید و آن حق مقام ادا نموده  
حکیم که فرموده به باقی

چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد  
پیر نیست نه کامت سری نهان نتوان کرد  
در خلقت شب هر آنچه کردی کردی  
در روشنی روز همان نتوان کرد

تمام شد

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "از آنکه...", "در این...", and "بگو..."

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "از آنکه..." and "در این..."

# خاتم الطبع

صد شکر که درین زمان سعادت استر ان و آوان خرج  
 و هیئت نو امان نسخ متبرکه دقیقه ملو از فوائد غریبه توقیعات  
 و سرودیه نقل نقل از نسخه معتبره مطبوعه مطبوعه حسنی و نیز از  
 بقا بله چند نسخ دیگر که بریور صحت و پایه اعتبار محل  
 و معتبر بود و نیز نسخ جناب اخادث مآب فضیلت کتبات  
 مادی منزل شریعت سالیک مسلک طریقت جناب  
 مولوی محمد یعقوب صاحب دانت برکاتم در مطبوعه  
 خدائی با اهتمام کسبیرین خلافت امیدوار رحمت  
 ایزد مینان علی بخش خان باز سوم لباس طبع  
 از روز بروز خست نام پوشیده پید از صفائی کهران  
 والا نظر بلند همتان والا کمر اندازم که  
 اگر سهوی و خطائی از تقاضای نهی  
 رفته باشد بنظر عضو پوشند  
 زبان عیبگیری طعنه  
 دراز کنند

Presented by  
 HAKIM CHATUR SINGH  
 to the memory of his Reverend father  
 HAKIM AKHAI SINGH JI OF ALWAR  
 on 11/11/1911  
 Akhaur Singh

## صحنه‌نامه اغلاط توقیعات کسریه

صحنه	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۲	نخاشان	بخاش
الین	۱۲	حنت	جهت
۵۳	۳	کار	کار
۵۶	۷	کرده	کرده
۶۱	۷	عصر	عصر
۶۴	۲	خال	خال
۶۶	۲	درین	درین
۶۷	۱۲	نومیم	نومیم
۶۸	۱	شپاردود	شپاردود
الین	۲	میداند	میداند
۶۹	۱۰	فروز	فروز
۷۰	۱۲	علمنوه	علمنوه
۷۲	۵	وزکار	وزکار
الین	۱۳	ولایات بینا	ولایات بینا
الین	۱۷	پانمانده	پانمانده
۷۵	۳	ظاهر	ظاهر
۷۶	۱۰	ازری	ازری
۷۸	۸	بحال	بحال
۸۲	۳	بصیب	بصیب
۸۴	۱	جدود	جدود
۸۷	۸	موقوف	موقوف
۹۳	۱۱	بروانت	بروانت
۹۶	۱۷	نموده	نموده
۱۰۰	۱	نخوبز	نخوبز

## صحنه‌نامه اغلاط توقیعات کسریه

صحنه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲	بروده	بروده
الین	۱۵	بکامیت	بکامیت
۶	۸	دادودش	دادودش
الین	۱۵	انوشیران	انوشیران
۹	۱۰	بود	بود
۱۰	۳	کتاب	کتاب
الین	۱۴	تغیر	تغیر
۱۱	۱	رقم	رقم
الین	۶	فلندا	فلندا
۱۲	۱۲	بیشم	بیشم
۱۳	۷	نماید	نماید
۱۴	۴	بیدایگان	بیدایگان
۱۷	۲	دورست	دورست
۱۸	۳	پیدایشی	پیدایشی
۲۲	۸	خرده	خرده
۲۶	۲	امکنه	امکنه
۲۹	۹	تامدوخلان	تامدوخلان
الین	۱۵	مانبر	مانبر
۳۱	۱	بروجه	بروجه
الین	۷	کسبفه	کسبفه
۳۳	۱۲	خرافات	خرافات
۳۶	۲	استوار	استوار
۴۴	۹	دازین	دازین
۴۸	۱۰	موجب	موجب



Presented by  
**HAKIM CHATUR SINGH**  
 in memory of his Revered father  
**HAKIM AKHAI SINGH JI OF ALWAI**

*of Alwair*

5 APR 1911  
 JAIN

هو العاكس

الحمد لله الذي خلقه عيسى بن مريم

ويعاكي

واقع كثره محمد علي بن متصل مكان حكيم من محمد علي بن

مطمخه ان باهتة م علي بن شيخ ولد بصره